

سیاست خارجی قدرت‌های نوظهور نسبت به آمریکا؛ همراهی یا موازنه‌گری؟ (مطالعه موردی: بریکس)

سیداحمد فاطمی نژاد¹ - سمانه شفیعی‌زاده برمی² - فاطمه دانشور محمدزادگان³

تاریخ دریافت: 1393/9/24

تاریخ پذیرش: 1394/3/3

چکیده

بریکس به عنوان مجموعه‌ای از قدرت‌های نوظهور تجلی سیاست تجدیدنظرطلبانه نسبت به یکجانبه‌گرایی آمریکا در روابط بین‌الملل می‌باشد. آنها با تقویت قابلیت‌های اقتصادی، سیاسی و جمعیتی خود می‌توانند قطب‌های اصلی ساختار چندقطبی جهان در آینده باشند. در این میان، تلاش این گروه برای ایجاد سیستم چندجانبه، رویه‌ای معمول در نظام بین‌الملل اما بر پایه‌ی مقدرات فعلی است. سوال اصلی پژوهش حاضر این است که سیاست خارجی بریکس نسبت به رویه یکجانبه‌گرایی آمریکا در نظام بین‌الملل چگونه است؟ و در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که بریکس نوعی سیاست تجدیدنظرطلبانه مبتنی بر موازنه‌گری نرم را در مقابل رویه یکجانبه‌گرایی آمریکا در پیش گرفته است. در آزمون این فرضیه، از رهیافت موازنه نرم استفاده می‌شود که از رهگذر دو متغیر «اختلاف قدرت» و «وابستگی اقتصادی» به این پژوهش کمک می‌کند. در این نوشتار ضمن توضیح چرایی و چگونگی موازنه نرم بریکس با یکجانبه‌گرایی آمریکا، به چالش‌های پیش‌روی این گروه می‌پردازیم. یافته‌های پژوهش حاکی از تلاش غیرمستقیم بریکس برای تقویت رویه چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل می‌باشد.

واژگان کلیدی: بریکس، آمریکا، موازنه نرم، یکجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی

1. استادیار و عضو هیأت علمی - دانشگاه فردوسی مشهد. a.fatemi@um.ac.ir

2. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران samaneh.shafizadeh@gmail.com

3. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد. fateme.daneshvar@chmail.com

مقدمه

به دنبال فروپاشی شوروی در سال 1991، ایالات متحده به تنها ابرقدرت در عرصه جهانی بدل شد. هرچند برخی دوره تک‌قطبی را خیلی کوتاه می‌دانستند و از آن به عنوان «لحظه‌ی تک‌قطبی» یاد می‌کردند (Layne, 2009: 148) اما در آن شرایط به نظر می‌رسید که نه تنها قرن بیستم، بلکه حتی قرن بیست و یکم را هم باید قرن آمریکا نامید (بروکز و وولفورت، 1392). به علاوه، هم کلیتون و هم بوش پسر بارها با اطمینان این ادعا را مطرح کردند و محافل آکادمیک هم بی‌پروا پیش‌بینی نمودند که پایان جنگ سرد به معنای «پایان تاریخ» است (Fukuyama, 1992: 3).

اما این خوش‌بینی افراطی زیاد طول نکشید. یکجانبه‌گرایی پرهزینه بوش پسر منجر به یک دهه جنگ در خاورمیانه و خارج شدن قطار سیاست خارجی آمریکا از ریل شد. بحران مالی سال 2008، رکود اقتصادی خطرناکی را باعث شد که آمریکا و بسیاری از کشورهای غربی را متوجه آسیب‌پذیری سیستماتیک‌شان در برابر حرص و طمع بی‌قاعده بازارکرد. به علاوه، در چین و دیگر کشورهای آسیایی ملقمه پیچیده لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری دولتی نشان دهنده ظرفیت شگفت‌انگیز این کشورها برای رشد اقتصادی و نوآوری تکنولوژیک است. این مسئله به نوبه خود نگرانی تازه‌ای درباره آینده جایگاه آمریکا به عنوان قدرت عمده جهانی ایجاد کرده است (برژینسکی، 1392: 9-10).

اما مسئله مهم‌تر رواج سیاست‌های تقابل‌گرا با آمریکا بود که غیرمستقیم منجر به تحدید قدرت آمریکا می‌گشت. در این میان عده‌ای از نظریه پردازان تلاش‌های موازنه‌گرانه قدرت‌های عمده را در قالب نظریه موازنه نرم تحلیل کردند. از دیدگاه این نظریه‌پردازان اگرچه در نظام بین‌الملل فعلی برقراری موازنه سخت سنتی دشوار یا حتی غیرممکن است اما کشورها می‌توانند از طریق رویکردهای غیرنظامی و دیپلماتیک به تحدید قدرت آمریکا بپردازند. رویکردی که در قالب موازنه نرم تعریف شده و در رفتار قدرت‌هایی از قبیل

چین، اروپا و روسیه آشکارا قابل بررسی است (Paul, 2005: 8). اخیراً و با توجه به توسعه گروه بریکس¹ این ایده کم‌کم مطرح می‌شود که این قدرت‌های نوظهور نیز با اتکا بر توان اقتصادی خود می‌توانند در محدودسازی قدرت آمریکا تأثیرگذار باشند؛ زیرا همواره رابطه مستقیم و قابل توجهی میان قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل با اقتصاد برتر وجود دارد و جابجایی و تغییر در وضعیت اقتصادهای بزرگ نویدبخش جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل است.

بحران مالی و سپس بحران اقتصادی جهانی، فصل جدیدی در قدرت‌نمایی قدرت‌های نوظهور در حوزه اقتصاد جهانی پدید آورد. اثرپذیری کمتر اقتصادهای بریکس از پیامدهای بحران مزبور به ارتقاء جایگاه آنها در اقتصاد جهانی کمک کرد و زمینه درخواست قدرت‌های سنتی از این قدرت‌ها را برای نقش‌آفرینی در مدیریت پیامدهای این بحران فراهم آورد. یکی از آثار این بحران ایفای نقش اقتصادهای بریکس در بازسازی ثبات مالی جهانی و زمینه‌سازی برای تقویت جایگاه آنها در نهادهای اقتصادی و مالی چندجانبه و بین‌المللی است که آثار آن بر روند جابجایی قدرت و بازتعریف نظم جهانی، انکارناپذیر است (سلیمانپور و مولایی، 1392: 25).

با این وصف، استفاده جوزف نای² از استعاره صفحه شطرنج اقتصادی و شطرنج نظامی (Nye, 2002: 39) توزیع بسیار متضاد قدرت در سیستم بین‌المللی را نشان می‌دهد. به این صورت که برتری نظامی آمریکا با رقابت چندقطبی میان قدرت‌های بزرگ اقتصادی همزمان شده است. با وجود این، صفحه‌های مذکور به طور کامل از هم جدا نیستند. موازنه نرم بر صفحه شطرنج اقتصادی به مرور زمان تاثیر بالقوه‌ای بر موازنه نظامی خواهد داشت. گروه بریکس با داشتن 30 درصد از اقتصاد جهان و تقویت توانمندی‌های اقتصادی خود

1 BRICS: Brazil, Russia, India, Chin, South Africa.

2 Joseph Nye

می‌تواند با اتحاد اقتصادی، وزنه‌ای برای متوقف ساختن سلطه‌ی ایالات متحده بر جهان بوجود آورد.

از این رو پرسش اصلی این است که «سیاست خارجی بریکس نسبت به رویه یک-جانبه‌گرایی آمریکا در نظام بین‌الملل چگونه است». در پاسخ می‌توان این فرضیه را طرح کرد که بریکس نوعی سیاست تجدیدنظرطلبانه مبتنی بر موازنه‌گری نرم را در مقابل رویه یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در پیش گرفته است. به عبارت دیگر، هرچند این گروه توان رویارویی نظامی و گسترده (موازنه سخت) با آمریکا را ندارد، اما با توجه به قدرت اقتصادی روبه‌رشد خود می‌تواند در مقابل سیاست‌های آمریکا مقاومت کند؛ و به طور غیرمستقیم (از طریق موازنه نرم) به تحدید قدرت آمریکا بپردازد.

با توجه به اینکه مطالعه گروه بریکس پیشینه پژوهشی طولانی ندارد، هنوز آثار قابل توجهی در این زمینه تألیف نشده و منابع اندکی نیز که نگاشته شده، بیشتر بر محور اهمیت و جایگاه روبه‌رشد گروه بریکس در نظام اقتصادی بین‌المللی بوده‌اند (Singh And Dube, 2014; Narayanaswami, 2014). در مقابل برخی آثار به قدرت‌های نوظهور و چالش‌های فرا روی آمریکا می‌پردازند (سلیمانپورمولایی، 1392؛ برژینسکی، 1392; Kakonen, 2013; Skak, 2011; Euce, 2007). در این بین، پژوهش حاضر بر خلاف اغلب آثار بالا سعی دارد که سیاست خارجی گروه بریکس را با کاربست نظریه موازنه نرم تبیین کند و نشان دهد که این گروه می‌تواند به وزنه‌ای تعیین‌کننده در ایجاد موازنه در مقابل آمریکا تبدیل شود. در ادامه تلاش می‌شود تا با نگاهی اصلاحی به نظریه موازنه نرم، چرایی گرایش بریکس به سوی موازنه‌گری نرم مطرح گردد.

چارچوب نظری؛ سیاست تجدیدنظرطلبی و موازنه نرم

یکی از چارچوب‌های تجزیه و تحلیل سیاست بین‌الملل، بررسی رفتار دولت‌ها از دیدگاه قدرت است. مورگنتا (1384: 135-43) معتقد است که دولت‌ها در چارچوب قدرت دارای انتخاب‌های سیاسی محدودی هستند که عبارتند از: حفظ وضع موجود، افزایش قدرت (سیاست امپریالیستی) و بالأخره نمایش قدرت (کسب پرستیژ). در مورد این پرسش که چرا دولت‌ها سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه یا حفظ وضع موجود را در پیش می‌گیرند، و یا در مورد اینکه چه عواملی در اتخاذ اینگونه سیاستها مؤثر می‌باشد، بحث و بررسی بسیار صورت گرفته و تشریح این عوامل خارج از حوصله این نوشتار می‌باشد. در این پژوهش بحث عمده بر سر این مسئله است که قدرت‌های نوظهور چه نوع سیاستی را نسبت به نظام بین‌الملل و به طور مشخص، نسبت به رویه یکجانبه‌گرایی آمریکا در پیش می‌گیرند.

یکی از اولین پاسخ‌هایی که می‌توان به مسأله بالا داد موازنه قدرت است. موازنه قدرت، راهبردی است که محققان روابط بین‌الملل به طور عمده برای توصیف سیاست خارجی دولت‌های ضعیف علیه دولت قدرتمند استفاده می‌کنند؛ هرچند دولت‌های قوی نیز برای حفظ برتری خود این استراتژی را بکار می‌گیرند. مورگنتا (1384: 287) در کتاب «سیاست میان ملت‌ها» بیان می‌کند: «قدرت‌طلبی چند کشور در حوزه‌های منطقه‌ای و جهانی که هر یک می‌کوشند وضع موجود را حفظ کنند یا آن را براندازند، لزوماً به تشکیلی به نام موازنه‌ی قدرت و سیاست‌های معطوف به حفظ آن منتهی می‌شود، که اجتناب-ناپذیرند و عامل اصلی ثبات در جامعه‌ی دولت‌های حاکم محسوب می‌شوند».

اصولاً فرایند توازن میان دو یا چند کشور به دو طریق قابل ایجاد و تداوم است. یا از طریق «کاهش قدرت کفهی سنگین‌تر» و یا «بوسیله افزایش قدرت کفهی سبک‌تر» و هدف غایی هر یک از دو طریق مذکور، برقراری توازن قوا می‌باشد. جهت دستیابی به این

مقصود از سوی اندیشمندان و نظریه‌پردازان راه‌ها و مکانیسم‌های مختلفی ارائه گردیده - است (طیب، 1380: 46) که مهمترین آنها از این قبیل‌اند: مسلح شدن، ایجاد مناطق حائل، مداخله، اتحاد و ائتلاف، تفرقه بینداز و حکومت کن، مراقبت و هوشیاری دولتمردان، اعطای جبران‌های ارضی پس از هر جنگ، حوزه‌های نفوذ، چانه‌زنی دیپلماتیک، حل و فصل حقوقی و مسالمت‌آمیز اختلافات و خود جنگ (کیوان‌حسینی و دانشور، 1392: 15-16).

هرچند نظریه توازن قدرت که ریشه در استراتژی‌های توازن‌طلبی سخت همچون تجهیز ارتش¹ و تشکیل ائتلاف² دارد، چندان مناسب توضیح رفتار قدرت‌های بزرگ فعلی نمی‌باشد اما می‌توان گفت که در دوران پس از جنگ سرد، قدرت‌های عمده‌ی رده‌دوم استراتژی‌های توازن‌طلبی محدود، ضمنی و غیرمستقیمی را از طریق ائتلاف‌سازی، مذاکرات دیپلماتیک در نهادهای بین‌المللی و کاهش اتحادهای نظامی رسمی دوجانبه و چندجانبه تعقیب کرده‌اند. این استراتژی‌های دیپلماتیک و سازمانی که درصدد مهار قدرت آمریکا هستند، اشکالی از توازن‌طلبی نرم را ایجاد می‌کند (Paul, 2005: 58).

رابرت پیپ¹ یکی از نظریه پردازان مطرح در این زمینه معتقد است که هدف ایجاد توازن طلبی نرم را می‌توان خشتی کردن عملکرد دولت در حال رهبری بدون مقابله مستقیم دانست و معیار موفقیت توازن‌طلبی نرم تنها کنار گذاشتن یک سیاست از سوی ابرقدرت نیست، بلکه حضور دولت‌های بیشتر در ائتلاف موازنه‌گر علیه ابرقدرت نیز معیار خوبی

جدول شماره 1. ابعاد و شاخص‌های توازن‌طلبی نرم

توازن طلبی نرم	
ابعاد	شاخص‌ها
اقتصادی	تقویت قدرت اقتصادی و حذف قدرت برتر از بلوک تجاری
سیاسی	عدم همراهی با قدرت برتر، امتناع از پذیرش خواسته‌های آن، تأخیر انداختن در اجرای برنامه‌های قدرت برتر و مشروعیت‌زدایی از قدرت برتر
نظامی	افزایش توانمندیهای نظامی و تلاش برای استقلال نظامی
ژئوپلتیکی	نادیده گرفتن تصرف سرزمینی قدرت برتر

منبع: تدوین نویسندگان بر مبنای Pape, 2005; He and Feng, 2008

می‌باشد (Pape, 2005: 37). جدول شماره 1 مهم‌ترین ابعاد و شاخص‌های توازن‌طلبی نرم را نمایش می‌دهد.

با این حال، در مورد اینکه چرا دولت‌ها استراتژی توازن‌طلبی نرم را برمی‌گزینند، برخی معتقدند دو عامل مؤثر وجود دارد: (1) اختلاف قدرت بین دولت‌ها و رقبایشان؛ و (2) سطح وابستگی اقتصادی دولت به رقبایش با توجه به افزایش یا کاهش این دو عامل دولت‌ها استراتژی‌های متفاوتی را برمی‌گزینند. برای مثال با شکاف قدرت زیاد و وابستگی

1 Robert Pape

بیشتر اقتصادی میان دو دولت، احتمال کمتری برای برگزیدن توازن‌طلبی سخت وجود دارد؛ زیرا به آسانی می‌توان دولت ضعیف را مغلوب ساخت. در این شرایط دولت‌ها استراتژی توازن‌طلبی نرم را برای تعقیب امنیت خویش برمی‌گزینند. جدول شماره 2 شرایط انتخاب استراتژی‌های توازن‌طلبی سخت و نرم را نشان می‌دهد. موازنه سخت از طریق تجهیز ارتش داخلی و صف‌بندی خارجی، به دنبال افزایش قدرت نسبی دولت در مقابل دولت قدرتمند و تهدیدگر است. موازنه نرم از طریق هماهنگی دوجانبه و چندجانبه میان سایر دولت‌ها بر تحلیل بردن دولت قوی و تهدیدگر تمرکز دارد. درحالی‌که نظام بین‌الملل آنارشیک دولت‌ها را برای تأمین امنیت به انتخاب موازنه متمایل می‌سازد، وابستگی عمیق اقتصادی میان دولت‌ها هزینه‌ی موازنه‌ی سخت سنتی را افزایش می‌دهد. بنابراین برای تأمین امنیت در شرایط آنارشی و وابستگی اقتصادی بالا میان دولت‌ها، موازنه نرم به عنوان استراتژی عقلانی جایگزین می‌شود (He and Feng, 2008: 373-4).

جدول شماره 2. شرایط اتخاذ استراتژی موازنه قدرت سخت و نرم

وابستگی اقتصادی

		زیاد	محدود
شکاف قدرت	زیاد	2. موازنه نرم < موازنه سخت هزینه: کم اثرات: کم	1. موازنه نرم هزینه: بالا اثرات: کم
	کم	4. موازنه سخت < موازنه نرم هزینه: کم اثرات: زیاد	3. موازنه سخت = موازنه نرم هزینه: بالا اثرات: زیاد

2008: 374 He and Feng, Source:

اگرچه نظریه موازنه نرم، به عنوان نسخه‌ی اصلاح شده‌ی نظریه موازنه قدرت در نظام تک‌قطبی مطرح شد و تلاش داشت، پیش‌بینی واقع‌گرایان را برای برقراری موازنه قدرت و مقابله با نظام تک‌قطبی تحقق بخشد اما این نظریه نیز مصون از انتقاد باقی نماند؛ تا جایی که برخی معتقدند «از لحاظ منطقی موازنه نرم در جهانی که تمرکز منابع در یک واحد سیاسی به شکل بی‌سابقه‌ای رخ داده‌است، اعتبار و روایی چندانی ندارد» (لیتل، 1389: 44). با این حال، طرفداران این مفهوم تأکید می‌کنند که اگر موازنه (از جمله موازنه نرم) رفتار معتبری در نظام تک‌قطبی محسوب نمی‌شود، پس باید انتظار داشته باشیم که همه‌ی دولت‌ها دنباله‌رو آمریکا شوند و انتقاد از موازنه نرم بدین معنی است که دولت‌ها در نظام تک‌قطبی همواره از رهبری آمریکا اطاعت می‌کنند. در حالی که این طور نیست و موازنه نرم به عنوان رفتاری عقلانی بر اساس دو متغیر نظام‌مند «اختلاف قدرت» و «وابستگی اقتصادی» میان دولت‌ها شکل می‌گیرد (He and Feng, 2008: 363).

هم‌چنین، در دوره‌ی پس از جنگ سرد، موازنه نرم استراتژی جذابی برای قدرت‌های رده دوم شده‌است تا از طریق آن قادر باشند مشروعیت سیاست‌های مداخله جویانه‌ی آمریکا و متحدینش را هم از طریق (نهادهای) بین‌المللی و هم از طریق افکار عمومی داخلی به چالش بکشند (Saltzman, 2011: 2).

با توجه به آنچه گفته شد نظریه موازنه نرم می‌تواند فقدان موازنه قدرت سخت یا سنتی در نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی را توجیه کند. اما این مسئله که آیا دولت‌ها در پاسخ به ساختار قدرت جهانی به موازنه نرم روی می‌آورند یا این رفتار نتیجه گزینہ‌های حساب‌شده سیاست‌گذاری است، جای بحث و بررسی دارد. در این بین می‌توان علت‌گرایش دولت‌ها به موازنه را با توجه به دو متغیر «اختلاف قدرت» و «وابستگی اقتصادی»

توضیح داد؛ به این صورت که هرچه اختلاف قدرت و وابستگی اقتصادی دولت‌ها با قدرت برتر بیشتر باشد، دولت‌ها موازنه نرم را به عنوان راهبردی عقلانی برمی‌گزینند.

جایگاه کشورهای بریکس در نظام بین‌الملل

قدرت‌های نوظهور، امروزه یکی از موضوع‌های اصلی مناظره‌های نظری را در سطوح منطقه‌ای و جهانی تشکیل می‌دهد. رئالیست‌ها قدرت‌یابی این قدرت‌ها را در قالب آموزه‌های سیاست قدرت محور بررسی نموده و خواهان اتخاذ سیاست‌های موازنه قدرت و مهار در مواجهه با آنها می‌باشند. به باور این طیف، قدرت‌های نوظهور با ارزش‌ها و هنجارهای بنیادی غربی همسوئی تام و تمامی ندارند و باید تا پیش از پذیرش این هنجارها در حاشیه نظام حکمرانی جهانی باقی بمانند (سلیمان‌پور و مولایی، 1392: 11). اما کنشگری اقتصادی روبه رشد و سیاست‌های تجدید نظرطلبانه قدرت‌های نوظهور مانند بریکس بیانی تازه از سنت موازنه قدرت می‌باشد.

واژه «بریک»¹ برگرفته از حروف اول نام کشورهای تشکیل دهنده آن یعنی برزیل، روسیه، هند و چین است که جیم اونیل (Oneill, 2001: 3) کارشناس موسسه بین‌المللی سرمایه‌گذاری گلدمن ساکس² در آمریکا در سال 2001 آن را ابداع نمود، و در سال 2005 این عنوان را منتشر کرد که البته با پیوستن آفریقای جنوبی به این گروه در سال 2011 به «بریکس» موسوم گشت و شکل جهانی‌تر به خود گرفت (ولی‌زاده و هوشی‌سادات، 1392: 100).

مقاله دیگری که از سوی گلدمن ساکس در سال 2003 منتشر شد، پیش‌بینی می‌کرد که تا 50 سال دیگر اقتصاد بریکس می‌تواند به نیرویی بزرگ در اقتصاد جهانی تبدیل شود؛ که پیشرفت‌های اخیر این پیش‌بینی را تأیید می‌کنند. بریکس که در سال 1990 با سهمی

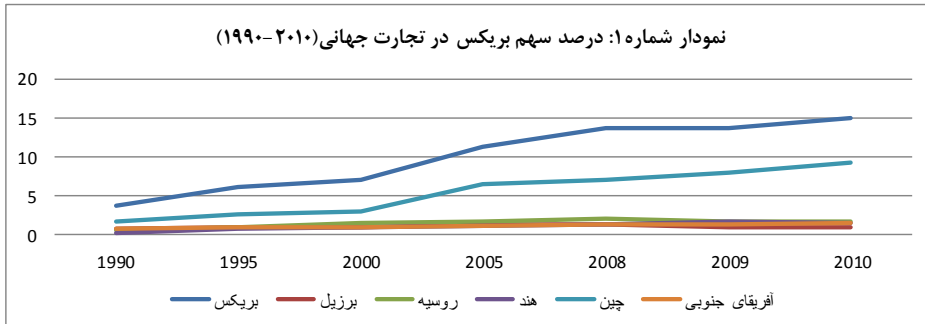
1 BRIC

2 Goldman Sachs

کمتر از 10 درصد در تولید ناخالص داخلی جهانی و کمتر از 4 درصد در تجارت جهانی آغاز به کار کرد، اکنون 25 درصد تولید ناخالص داخلی جهانی و 15 درصد از تجارت جهانی را به خود اختصاص می‌دهد. این افزایش در تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد که وسعت اقتصادی بریکس برحسب سهم آن در تولید ناخالص داخلی جهانی، 150 درصد در طول دو دهه گذشته افزایش یافته است. علاوه بر این تمام کشورهای بریکس اکنون عضو نهادهای عمده بین‌المللی و چندجانبه از قبیل سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل، گروه 20 و کنوانسیون تغییر آب و هوای سازمان ملل بوده و مشارکت فعالی در آنها دارند (Singh and Dube, 2011: 9).

اهمیت روبه‌رشد بریکس در اقتصاد جهانی بازتابی از شاخص‌های اقتصادی و جمعیتی متعدد می‌باشد. در سال 2013 اعضای بریکس 43٪ جمعیت جهان را در اختیار داشته‌اند که ترتیب جمعیت اعضای این بلوک بدین شکل است: چین (1/338 میلیون نفر)، هند (1/180 میلیون نفر)، برزیل (201 میلیون نفر)، روسیه (141 میلیون نفر) و آفریقای جنوبی (49 میلیون نفر). از نظر وسعت نیز اعضای بریکس، وسیع‌ترین کشورهای جهان را در اختیار دارند که روسیه نخستین (حدود 17 میلیون کیلومتر مربع)، چین سومین (9/64 میلیون کیلومتر مربع)، برزیل پنجمین (8/51 میلیون کیلومتر مربع)، هند هفتمین (3/28 میلیون کیلومتر مربع) و آفریقای جنوبی بیست و چهارمین (1/2 میلیون کیلومتر مربع) کشور وسیع جهان می‌باشد. از نظر حجم اقتصادی نیز این مجموعه در سال گذشته حدود 25٪ تولید ناخالص داخلی جهان و طبق اعلام بانک جهانی نیمی از رشد اقتصادی جهان را در اختیار داشته‌است. تجارت بین اعضای بریکس در 2012 به میزان 282 میلیارد دلار بود که تا 2015 می‌تواند به 500 میلیارد برسد. این در حالی است که این رقم در سال 2002 فقط 20 میلیارد دلار بوده است. میزان ذخایر طلا و ارز خارجی کشورهای عضو بریکس نیز حدود 4/4 تریلیون دلار است که حدود 40٪ کل این ذخایر را تشکیل

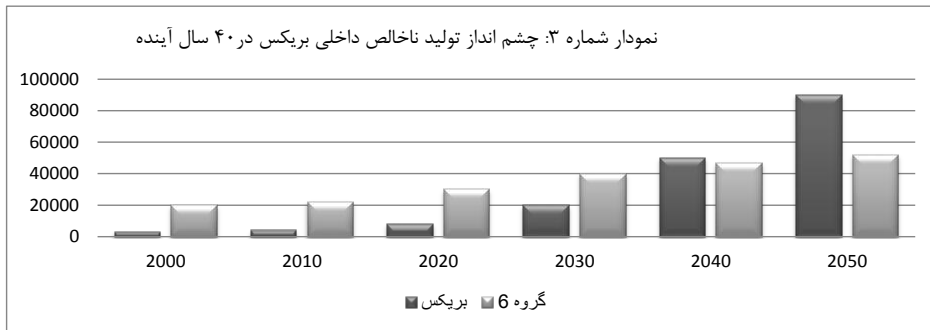
می‌دهد (رضایی اسکندری، 1393: 3). نمودارهای شماره 1 و 2 به طور مشخص این رشد اقتصادی را نشان می‌دهد.



Source: UNCTAD, adapted from The BRICS Report 2012. India: Oxford University Press, 2012.



Source: The BRICS Report 2012. India: Oxford University Press, 2012



Source: (EUCE, 2007: 2)

همان طور که نمودار شماره 3 نشان می‌دهد رشد ناخالص داخلی کشورهای عضو بریکس از شش کشور فرانسه، ایتالیا، انگلیس، آمریکا، آلمان، و ژاپن (G6) در آینده پیشی می‌گیرد. طبق پیش‌بینی‌ها میزان تولید ناخالص داخلی گروه بریکس از 2040 به بعد بیش از گروه 6 خواهد بود که این امر توان چانه‌زنی این گروه را در فرایند موازنه‌طلبی نرم افزایش می‌دهد.

بریکس و موازنه نرم اقتصادی با آمریکا

امروز جهان شاهد پراکندگی قدرت است و چندین مدعی جدید قدرت در شرق ظهور کرده‌اند. در نتیجه، جهان کنونی بسیار کمتر از گذشته آماده پذیرش سلطه تنها یک قدرت است؛ حتی قدرتی مانند ایالات متحده که از لحاظ نظامی نیرومند و از لحاظ سیاسی پرنفوذ است (برژینسکی، 1392: 204). در سال‌های اخیر، سلطه جهانی آمریکا این مسأله را پیش کشیده که نظام تک‌قطبی تا چه زمانی تداوم پیدا خواهد کرد و کشورهای دیگر چگونه به هژمونی ایالات متحده واکنش نشان می‌دهند. این پرسش در کانون توجه ادبیاتی است که ریشه‌های آن به مباحث موازنه قوای سنتی باز می‌گردد. البته نظریه‌پردازان استدلال می‌-

کنند که دولت‌ها از طریق ابزارهایی غیر از تهدید زور به دنبال به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده باشند (واتکر، 1392: 264-263).

در جهان تک‌قطبی، دولت‌ها با پیدا کردن راهبردهای موازنه‌ای که از رویارویی نظامی با هژمون جلوگیری می‌کند تلاش می‌کنند خود را با هژمونی آمریکا تطبیق دهند. به رغم اندک بودن موازنه سخت در برابر آمریکا، دولت‌های دیگر به دنبال شیوه‌های جایگزین موازنه در برابر آن بوده‌اند، به ویژه شیوه موازنه نرم (لیون، 1390: 198-197). در ادامه به بحث موازنه‌گری نرم بریکس با آمریکا پرداخته می‌شود و ابتدا این پرسش مورد توجه قرار می‌گیرد که چرا بریکس موازنه نرم را در مقابله با رویه یکجانبه‌گرایی آمریکا در نظام بین‌الملل برمی‌گزیند. در این زمینه دو عامل مؤثر در اتخاذ این راهبرد یعنی «اختلاف قدرت» و «وابستگی اقتصادی» مورد توجه قرار می‌گیرد.

بریکس و چرایی موازنه نرم با آمریکا

وقتی میان قدرت برتر و دولت‌های ضعیف نظام اختلاف قدرت چشمگیری وجود داشته باشد، از یک طرف دولت‌های ضعیف حاضر نمی‌شوند امنیت و حاکمیت خود را به قدرت برتر واگذارکنند و از سوی دیگر، موازنه سخت هم امکان‌پذیر نیست. در نتیجه، دولت‌های ضعیف تلاش می‌کنند تا از طریق اقدامات دیپلماتیک، سیاست‌های نهادی و تلاش‌های نظامی محدود مانع سلطه و نفوذ گسترده قدرت برتر شوند (He And Feng, 2008: 378).
قاعده بالا در مورد بریکس صدق می‌کند. این گروه به عنوان مجمعی از قدرت‌های نوظهور آسیایی با اهداف اقتصادی تشکیل شد. قدرت‌طلبی آن در حوزه‌ای که چندان مورد حساسیت نمی‌گشت، زمینه‌ساز تقابل‌گرایی با رویه موجود در نظام بین‌الملل یعنی یکجانبه‌گرایی آمریکا گردید. از این رو در بررسی سیاست خارجی بریکس نسبت به آمریکا سیاست تجدیدنظرطلبانه وزنه سنگین‌تری نسبت به سیاست حفظ وضع موجود دارد.

اگرچه بریکس هنوز «اختلاف قدرت» قابل توجهی با آمریکا دارد، اما رشد اقتصادی چشمگیر دو کشور چین و روسیه و تلاش دیگر کشورهای بریکس برای رهایی از «وابستگی اقتصادی» به آمریکا، به طور غیرمستقیم به تحدید قدرت آمریکا منجر خواهد شد؛ که در ذیل بر مبنای چارچوب موازنه نرم به طور عینی مورد بحث قرار می‌گیرد.

وابستگی اقتصادی کم و اختلاف قدرت بالا

در رابطه با چرایی سیاست تجدیدنظرطلبانه دو کشور مهم بریکس یعنی چین و روسیه باید گفت، اگرچه فاصله قدرت این کشورها با آمریکا تقریباً زیاد است و هیچ‌کدام از این قدرت‌های نوظهور ترکیب قدرت نرم و قدرت سخت که عنصر تعیین‌کننده تفوق آمریکا در عرصه جهانی بود را دارا نیستند، اما قدرت اقتصادی چین و موقعیت ژئوپولیتیک روسیه غیرقابل اغماض می‌باشد. شتاب اقتصادی چشمگیر چین، قابلیت این کشور در گرفتن تصمیمات سیاسی قاطع و هوشمندانه بر محور منافع ملی، آزادی نسبی آن از تعهدات خارجی تضعیف‌کننده، و افزایش مداوم پتانسیل نظامی آن همراه با انتظارات جهانی در مورد به چالش کشیده شدن قریب‌الوقوع موقعیت جهانی آمریکا توسط چین، توجیه‌کننده قرارگرفتن چین دقیقاً در رتبه بعد از آمریکا در سلسله مراتب کنونی بین‌المللی است (برژینسکی، 1392: 28).

یوان چین در سال‌های اخیر با افزایش قدرت اقتصادی این کشور واجد اعتبار بیشتری در معاملات شده است. آمریکا معتقد است که چین با پایین نگه‌داشتن ارزش پول خود، ضربات مهمی به اقتصاد آمریکا وارد کرده است. از دید آمریکایی‌ها، دولت پکن با تکیه بر نیروی کار ارزان و تولید کالاهای ارزان قیمت، بازار کشورهای مختلف را به تصرف خود درآورده و با بهره‌گیری از سیاست‌های تعرفه‌ای و حقوق گمرکی، امکان

رقابت و ورود به بازارهای خود را سلب کرده‌است. مسئله اختلاف‌زای دیگر، کسری تجاری فزاینده ایالات متحده در برابر چین است. (سلامی، 1392: 159-158).

از سوی دیگر، ابتکار چین در ایجاد شانگهای دلیلی بر مخالفت آن کشور با نظریه آمریکایی نظام بین‌المللی و ادعای این دولت در مورد جهان تک‌قطبی تلقی شده است. به عبارت دیگر، چین نظم تک‌قطبی را تهدیدی علیه منافع و امنیت ملی خود می‌داندست و تلاش داشت نظام بین‌المللی را به سوی چندقطبی شدن سوق دهد. لذا برخی موازنه طلبی چین در قالب شانگهای را به عنوان اتحادی ضد هژمونیک در چارچوب نظریه رئالیسم ساختاری تبیین کرده‌اند (سلامی، 1392: 166). بنابراین چین که بین پنج کشور بریکس، بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی را به خود اختصاص داده و به عقیده‌ی برخی، بریکس بدون چین یک ببر بی‌دندان است (Policy Department, 2012: 14)، خواهان موقعیتی بهتر نزد صندوق بین‌المللی پول و نقش مهم‌تر واحد پولی خود در تجارت جهانی شده و در واقع بریکس را فرصتی مناسب برای به مبارزه طلبیدن دلار و یورو می‌داند.

روسیه عمدتاً به دلیل منابع غنی نفت و گاز و موقعیت آن به عنوان دومین قدرت هسته‌ای دنیا پس از ایالات متحده از لحاظ ژئوپولیتیک در رده بالایی قرار می‌گیرد (برژینسکی، 1392: 28). این کشور که تا نیمه‌ی دهه 1990 میلادی به دلیل ضعف مفرط و شروع روند اصلاحات، از راهبرد دنباله‌روی یا همراهی با آمریکا مدد می‌جست پس از تثبیت موقعیت خود در جهان سرمایه‌داری در صدد انبساط حوزه نفوذ و اثرگذاری در صحنه بین‌المللی و به تبع آن ارتقای موقعیت خود برآمد. با این رویکرد از اواسط دهه 1990 و سپس با قدرتیابی پوتین و مدودف در سال‌های بعد، شاهد چرخش سیاست خارجی روسیه از راهبرد دنباله‌روی به موازنه‌گری هستیم. ناگفته نماند که رویکرد تهاجمی و یکجانبه‌گرایی آمریکا پس از 11 سپتامبر در حل بحران‌ها و تخطی این کشور از چارچوب هنجارهای قانونی و نهادهای بین‌المللی، در تحریک و تشدید نگرانی کشورهای

همچون روسیه تاثیر به‌سزایی گذاشت و باعث شد این کشورها در برقراری موازنه نرم مصمم‌تر گردند. در ارتباط با روسیه، حداکثرسازی موقعیت را می‌توان سیاست عامی دانست که در جستجوی دو هدف خاص با اولویت برقراری موازنه نرم علیه ایالات متحده و تبدیل‌شدن به یک قطب مؤثر در نظام چندقطبی آینده بکارگرفته شده‌است. (سلیمانی‌پور، 1392: 122-120).

روسیه بر این گمان است که کشورهای جهان و در این مورد کشورهای بریکس که جزء اقتصادهای نوظهور جهان هستند و اهمیت اقتصادی و تجاری آنها در صحنه جهانی روز به روز افزایش می‌یابد، باید با هماهنگی و اتحاد رودرروی آمریکا و سیاست‌های خصمانه آن از جمله اعمال تحریم‌ها بایستند و مانع از ادامه این روند غیرمنطقی و سلطه-گرانه در صحنه بین‌المللی شوند. از دیدگاه روسیه این کار از طریق افزایش نقش و اهمیت بریکس در صحنه سیاست و اقتصاد جهانی و در این راستا، حضور پررنگ‌تر در مجامع سیاسی و اقتصادی بین‌المللی میسر خواهد شد. رفتار اخیر روسیه در بحران‌های سوریه و اوکراین حتی می‌تواند نشانگر رغبت این کشور در ترکیب موازنه‌گری سخت با نوع نرم آن در تقابل با یکجانبه‌گرایی آمریکا باشد.

وابستگی اقتصادی و اختلاف قدرت بالا

در رابطه با چرایی سیاست تجدیدنظرطلبانه دیگر کشورهای بریکس (برزیل، هند و آفریقای جنوبی) باید گفت، زمانی که هم اختلاف قدرت و هم وابستگی اقتصادی بالا باشد هزینه موازنه سخت بالاست؛ به این دلیل که پیشقدمی هر دولت برای موازنه سخت علیه دولتی دیگر، او را هدف دشمنی قرار می‌دهد. علاوه بر این، شکاف زیاد قدرت، کارایی موازنه سخت را کاهش می‌دهد. دولت‌های ضعیف در عین حال که همواره انگیزه موازنه علیه دولت قوی‌تر را دارند، اما شکاف قدرت زیاد مانع یک موازنه سخت مؤثر می‌شود؛

مگر اینکه دولت ضعیف با تهدیدی قریب‌الوقوع مواجه شود. بنابراین در شرایط وابستگی اقتصادی و اختلاف قدرت بالا، موازنه نرم راهبردی عملی برای دولت‌های ضعیف می‌باشد (He and Feng, 2008: 378).

هند از جمله قدرت‌های نوظهوری است که گام‌های بلندی در برخی از عرصه‌های قدرت برداشته است. مقامات هندی، جهان پس از دوقطبی را یا تک‌قطبی فرض می‌کنند یا آن را در حالت گذار به سیستم چندقطبی می‌دانند و در این رهگذر هند متمایل است یکی از پنج قدرت برتر جهان در آینده‌ای نه چندان دور باشد (ملکی، 1393: 330). اگرچه آمریکا و هند روابط فرهنگی، استراتژیک، نظامی و اقتصادی گسترده‌ای دارند، اما مواردی از تنش نیز در روابط آن‌ها یافت می‌شود که از جمله آن‌ها می‌توان به اختلافاتی اشاره کرد که درباره مسائل تجاری و جاسوسی‌های آمریکا بین دو کشور بروز کرد. هم‌چنین هند با توجه به اولویت‌هایش بدون توجه به خواسته آمریکا در زمینه بحران اوکراین، طرف شریک راهبردی خود یعنی روسیه را گرفت و در قبال مساله نقض حقوق بشر و سریلانکا نیز با آمریکا اختلافات شدیدی پیدا کرد.

در مورد برزیل نیز باید گفت، وسعت منابع طبیعی و منابع اقتصادی به این کشور اهمیت جهانی بخشیده است. برزیل در طول دو دهه گذشته با حمایت‌های بین‌المللی و برنامه‌ریزی اقتصادی و هم‌چنین گام‌گذاشتن در مسیر دموکراسی، از یک کشور بحران‌زده به کشوری موثر و نوظهور در اقتصاد جهانی تبدیل شده‌است (خادم‌المله، 1393: 6). کشور برزیل با اتکا به قدرت و نقش منطقه‌ای و جهانی خود و با برخورداری از فاکتورهای گوناگون قدرت و ثروت، درصدد است در کنار پنج عضو دائم شورای امنیت قرار بگیرد. ویژگی‌های منحصر به فرد این کشور در آمریکای لاتین و برخورداری از مؤلفه‌های مهمی در عرصه جهانی، برزیل را مدعی تکیه بر کرسی دائم شورای امنیت نموده است. برزیل با پیشی گرفتن از بسیاری از کشورهای قدرتمند جهانی در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، تلاش دارد تفسیری جدید از معادلات جهانی را رقم بزند. برزیل با

برنتابیدن قدرت یک‌جانبه آمریکا، ضمن حمایت از چندجانبه‌گرایی، سازوکار یکجانبه‌گرایی را به چالش کشیده و درصدد گسترش حوزه نفوذ خود از طریق عضویت دائم در شورای امنیت است (فاخری و عظیمی، 1392: 94).

آفریقای جنوبی نیز قدرت منطقه‌ای برخوردار از نفوذ دیپلماتیک و با امکان بازیگری بین‌المللی قلمداد می‌شود که در وهله نخست به اعتمادسازی منطقه‌ای و شکل‌دهی به آفریقا با محوریت خود، به عنوان سکوی فرافکنی قدرت این کشور در سطح نظام بین‌الملل می‌اندیشد (سلیمان پور و مولایی، 1392: 18-22). در سال‌های اخیر، برخی کشورهای آفریقایی سیاست خارجی جدیدی طراحی کرده‌اند که بر ایده مقاومت در برابر ایالات متحده و سرپیچی از خواسته‌هایش مبتنی است. از جمله این حوزه‌ها می‌توان به جنگ عراق، جنگ علیه ترور، دیوان بین‌المللی کیفری، و نهاد تازه تأسیس فرماندهی آفریقا (آفریکام)¹ اشاره کرد (واتکر، 1392: 268).

می‌توان گفت رهبران آفریقا در به تأخیر انداختن و خنثی کردن اقدامات اخیر آمریکا و نیز تضعیف سیاست‌های نظامی آمریکا تا اندازه‌ای بر قدرت ایالات متحده تأثیر موازنه بخش داشته‌اند. یکی از عوامل مؤثر در تبیین تصمیم رهبران آفریقایی در مخالفت با ابتکارات آمریکا، عوامل اقتصادی است. به نظر می‌رسد کشورهای که در مقابل ایالات متحده مقاومت کرده‌اند، به لحاظ اقتصادی توانایی بیشتری برای مقاومت دارند. این کشورها بزرگترین اقتصاد را در آفریقای زیر صحرای دارند. آفریقای جنوبی و نامیبیا به لحاظ درآمد سرانه از ثروتمندترین کشورهای آفریقا هستند. در مقابل کشورهایی که وابستگی بیشتری به کمک‌های آمریکا دارند، با این کشور در یک مسیر گام بر می‌دارند (واتکر، 1392: 275-280).

از سوی دیگر، هرچند اختلاف قدرت آمریکا با کشورهای آفریقای بسیار چشمگیر است، اما ممکن است این کشورها به دنبال بلوکه کردن ابتکارات آمریکا درون منطقه جغرافیایی خودشان باشند. خصوصاً کشورهای قوی‌تر منطقه که می‌خواهند قدرت بزرگ و مسلط درون آفریقای جنوبی شوند از موازنه قدرت منطقه‌ای علیه آمریکا سود می‌برند (واتکر، 1392: 285). عضویت آفریقای جنوبی در گروه بریکس، نهادهای بین‌المللی را به گونه‌ای دگرگون می‌سازد که چشم‌انداز توسعه‌ی کشورهای در حال توسعه را بهبود می‌بخشد. مفهوم موازنه نرم برای ارزیابی مشارکت آفریقای جنوبی در بریکس مفهومی سودمند است. از این بابت که به عقیده‌ی برخی، موازنه نرم تلاش برای افزایش قدرت چانه‌زنی کشورهای در حال توسعه است (Tok and Besada, 2014: 15). جدول شماره 3 بر مبنای جدول شماره 2 ترسیم شده و وضعیت توازن‌طلبی بریکس در مقابل آمریکا را به طور خلاصه بازگو می‌نماید.

جدول شماره 3. توازن طلبی نرم اعضای بریکس در مقابل آمریکا

وابستگی اقتصادی

		زیاد	محدود
شکاف قدرت	زیاد	2. توازن طلبی نرم < توازن طلبی سخت سیاست خارجی آفریقای جنوبی، برزیل و هند نسبت به آمریکا	1. توازن طلبی نرم سیاست خارجی چین نسبت به آمریکا
	کم	4. توازن طلبی سخت < توازن طلبی نرم در شرایط فعلی انتخاب این استراتژی برای اعضای بریکس امکان‌پذیر نیست	3. توازن طلبی سخت = توازن طلبی نرم سیاست خارجی روسیه نسبت به آمریکا

منبع: تدوین نویسندگان بر مبنای جدول شماره 2

همان طور که جدول شماره 3 نشان می‌دهد چین به علت رشد اقتصادی چشمگیرش کاندیدای اصلی موازنه نرم با آمریکا است. هند، برزیل و آفریقای جنوبی نیز با توجه به رشد اقتصادی خود طی دهه اخیر می‌توانند با آمیزه‌ای از موازنه نرم و سخت قدرت آمریکا را به چالش بکشند اما غلبه با موازنه نرم است. در این میان نقش آفریقای جنوبی نقش مهمی در طرح مسائل اساسی کشورهای در حال توسعه بازی می‌کند (Dhar, 2012: 5-6) و باعث پیوند بریکس با کشورهای در حال توسعه می‌شود. روسیه نیز با توجه به قدرت نظامی گسترده و منابع معدنی خود می‌تواند با آمیزه‌ای از موازنه نرم و سخت در مقابل آمریکا قرار گیرد. البته تحریم‌های اقتصادی اخیر علیه روسیه، توان اقتصادی این کشور را کاهش داده است.

بریکس و چگونگی موازنه نرم با آمریکا

چنانچه پیشتر گفته شد دولت‌هایی که در سیاست خارجی خویش اهداف تجدیدنظرطلبانه دارند، می‌کوشند به نحوی ساختارهای نظام بین‌المللی و الگوهای رفتاری را دگرگون کنند و از طریق شرکت در اتحادها و ائتلاف‌های جدید و نیز تقویت قدرت ملی خویش، وضع موجود را در صحنه‌ی سیاست بین‌الملل به گونه‌ای تغییر دهند که منافع آنها تأمین شود (قوام، 1372: 121). در این قسمت با توجه به قدرت اقتصادی بریکس مهمترین قابلیت‌های اقتصادی این گروه برای موازنه‌گری با آمریکا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تشکیل بلوک اقتصادی

یکی از روش‌های مؤثر موازنه، حداقل در بلندمدت می‌تواند تغییر نسبی قدرت اقتصادی به نفع قدرت ضعیف باشد. آشکارترین روش انجام آن از طریق بلوک‌های تجاری منطقه‌ای است که رشد اقتصادی و تجاری اعضا را ضمن تجارت با کشورهای غیرعضو افزایش می‌دهد. اگر دولت برتر از مهم‌ترین این بلوک‌ها محروم شود، نرخ‌های کلی رشد و تجارت آن ممکن است فوق‌العاده زیان ببیند (pape, 2005: 37). مجموعه کشورهای عضو بریکس از نظر وسعت، جمعیت، حجم اقتصاد و تولید ناخالص داخلی سهم قابل توجهی در سطح جهانی داشته‌اند و به همین دلیل جمع شدن این کشورها در یک بلوک بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و باعث گمانه‌زنی‌هایی در مورد آینده و امکان همکاری بین آنها شده‌است. در زمینه اقتصادی، تقریباً شکی وجود ندارد که نظم بین‌المللی در حال تغییر است. در مورد چین، هند، و برزیل انتظار می‌رود به رشد خود ادامه دهند. قدرت‌های میانه مانند آفریقای جنوبی نیز اهمیت روز افزون یافته‌اند. در حالیکه آمریکای لاتین و آفریقا می‌توانند رشدی سریع را تجربه کنند، ژاپن و اروپا رکود خواهند داشت و آمریکا صرفاً رشدی کند خواهد داشت (Kakonen, 2013: 8).

از نقطه نظر اقتصادی نیز تا سال 2030 از چهار اقتصاد اصلی جهان، سه کشور عضو بریکس خواهند بود. در حال حاضر نیز اعضای بلوک با توجه به حجم اقتصادهای خود، این ظرفیت را دارند تا بر تحولات مالی و اقتصادی جهانی تاثیرگذار باشند. به عنوان مثال توافق اخیر اعضای بریکس برای تاسیس بانک مشترک، به چالش کشیدن و رقابت با نهادهای غربی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است. همچنین مباحث تغییرات آب و هوایی و یا حتی بی‌ثباتی مالی جهانی بدون اعضای بریکس قابل حل نیست و اگر آنها در مورد هر یک از اینها به اجماع برسند بر نتیجه جلسات مرتبط با این مسائل تأثیرگذار خواهند بود. همچنین اجرای توافق برزیل و چین برای انجام بخشی از پرداخت‌های تجارت فیمابین به پول ملی خود (به جای دلار یا یورو)، آغازی مهم در تضعیف دلار و کاهش سیطره آن خواهد بود و در صورت تعمیم چنین اقدامی بین همه اعضا نیز می‌تواند این روند را تشدید نماید (رضایی اسکندری، 1393: 3).

ایجاد بانک توسعه بریکس

اگرچه برخی معتقدند بریکس به دنبال تشکیل ائتلاف ضدغربی نیست (Laidi, 2011: 1) اما تحلیل گران مالی روسیه بر این باورند که بانک آینده بریکس، به گروه کشورهای نوظهور کمک خواهد کرد تا سلطه جهانی آمریکا بر بازارهای مالی را به چالش کشیده و حتی جایگزینی مناسب برای موسسات برتن وودز¹ گردند (Russian analysts, 2014: 1). در این بین، حتی واحد پولی مشترک (بریکسو²) نیز پیش‌بینی شده است.

بنابراین، در حال حاضر کشورهای موسوم به بریکس از طریق همکاری‌های چندجانبه با یکدیگر در بانک توسعه به عنوان رقیب جدید در نظم اقتصادی بین‌المللی

1 Bretton Woods system

2 Bricso

ظاهر شده‌اند. همانند سیستم برتن وودز، که بر اساس پایه‌هایی از قبیل دلار یا طلا می‌باشد، کشورهای بریکس سیستمی توسعه‌یافته دارند که در آن تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی متکی بر سیاست‌های قدرت است. اهمیت این مسئله از این رو است که کشورهای بریکس امروزه برای مقدار زیادی از دلارهای سرمایه‌گذاری شده در تجارت نفت با شرکای تجاری در اروپای شرقی، شرکای خاورمیانه‌ای اوپک، سازمان کشورهای عربی صادر کننده نفت، شرکای اندونزی و ونزوئلا حساب باز کرده‌اند. آشکار است که این حرکت ساده بریکس، تهدیدی برای نظم موجود می‌باشد. آمریکا ممکن است موقعیتش را به عنوان قدرت بزرگ اقتصادی از لحاظ تجارت نفت و جایگاه دلار به عنوان ارز معتبر از دست بدهد و کل تجارت نفت ممکن است از دلار به ارز داخلی (منطقه) تمرکززدایی گردد. با وجود این قدرت می‌تواند از مرکز غربی فعلی خود تغییر مکان دهد (Rangarajan, 2014: 1).

قابلیت تبدیل شدن به بازیگری سیاسی

در حال حاضر قدرت‌های نوظهور جهانی در روند مدیریت جهانی نقش محوری‌تری ایفا می‌کنند. اجماع آمریکا و اروپا و یا اجماع آمریکا و روسیه به تنهایی و به شکلی مؤثر نمی‌تواند تعیین‌کننده قواعد مشترک جهانی باشد. ظهور این بازیگران جدید که در حال ورود به عرصه هستند، رسیدن به اجماع در بین گروه بزرگ‌تری از کشورها را برای تأمین امنیت و حل و فصل مشکلات موجود در پیش‌روی منافع عمومی جهانی ضروری ساخته است (برژینسکی، 1392: 122). به نظر می‌رسد قدرت‌های نوظهور، با تداوم رشد اقتصادی، حوزه نفوذ و قدرت چانه‌زنی و تصمیم‌سازی و بازیگری خود در نظام بین‌الملل را افزایش داده و به تدریج به مرکزی اثرگذار در سیاست و اقتصاد بین‌الملل تبدیل می‌شوند (سلیمانپور و مولایی، 1392: 10).

بریکس به عنوان یک ائتلاف فراقاره‌ای، ساختاربندی جدیدی برای اقتصاد و سیاست جهانی و تنها ائتلاف قدرتمند جهانی بدون مشارکت اروپا و آمریکا است که این ظرفیت را دارد تا صدایی قوی در مجامع و مباحث مهم اقتصادی و سیاسی بین‌المللی باشد و سیطره نظم مسلط فعلی را به چالش بکشد. در حال حاضر دو کشور عضو بریکس (چین و روسیه) عضویت دائم شورای امنیت را دارند و دو کشور دیگر (برزیل و هند) در قالب گروه 4 برای عضویت دائمی تلاش می‌کنند. تقریباً روشن است که قدرت‌های نوظهور چیزی را در انگاره‌ی نظام بین‌الملل تغییر داده‌اند. از نظر قدرت‌های نوظهور، نظم بین‌المللی موجود با مجموعه‌ای از قوانین و رویه‌های مشترک از سوی دولت‌های مسلط تحمیل شده است. گروه بریکس به عنوان سازمانی که در صدد اصلاح نظم بین‌المللی موجود است به طور فزاینده‌ای روابط میان اعضای خود را گسترش می‌دهد. ظهور این نظم جایگزین موقعیت قدرت‌های مسلط را تضعیف خواهد کرد (Kakonen, 2013:8).

باتوجه به مطالب بالا می‌توان گفت که هرچند مهمترین سازوکار بریکس برای ایجاد موازنه نرم با آمریکا تقویت قدرت اقتصادی است اما توانمندی روبه‌رشد این گروه در حوزه اقتصادی قابلیت تسری به دیگر ابعاد قدرت و موازنه قدرت را دارد.

نتیجه‌گیری

هرچند در ابتدای قرن بیست و یکم عمده تحلیل‌ها بر مبنای تداوم هژمونی امریکا بود اما به مرور زمان این وضعیت تغییر یافت. بخشی از این تحول به ظهور قدرت‌هایی برمی‌گشت که به جای تکیه بر راهبردهای موازنه سخت بر روش‌هایی تکیه می‌کنند که به موازنه‌طلبی نرم مشهور شده است. مشهورترین روش‌هایی که در این زمینه می‌توان ذکر کرد تقویت قدرت اقتصادی، فعالیت در نهادهای بین‌المللی، کاربرد دیپلماسی و ... است. هدف این مقاله بررسی پتانسیل گروه نوظهور بریکس برای موازنه‌طلبی نرم در مقابل امریکا بود.

موازنه‌طلبی این قدرت‌های نوظهور که سیاست تجدیدنظرطلبانه‌ای نسبت به نظم موجود دارند، از دیدگاه‌های مختلفی مورد تحلیل قرار گرفته است. گروهی از متفکرین آن را پدیده‌ای قابل پیش‌بینی می‌دانند؛ گروه دوم آن را چالش‌برانگیز توصیف می‌کنند؛ و گروه سوم آن را تردیدآمیز می‌بینند.

باتوجه به شواهد قوی از قبیل اثرپذیری کمتر بریکس از بحران مالی و اقتصادی جهانی، افزایش سهم آن در تولید ناخالص داخلی جهانی و تجارت جهانی، و تلاش این گروه برای رسمی‌کردن واحد پول بریکسو، تحقق نظام چندجانبه دور از انتظار نخواهد بود. با این حال، بریکس نیز همانند بسیاری از گروه‌بندی‌ها با مشکلات و چالش‌هایی مواجه است که نیازمند چاره‌اندیشی است اما مانع رشد و نقش‌آفرینی این گروه نخواهد بود.

منابع

برژینسکی، زیگنیف (1392) چشم‌انداز استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی، ترجمه سعیدحاجی ناصری و سیدفریدالدین حسینی مرام، تهران: نشرمیزان با همکاری موسسه مطالعات آمریکا.

بروکز، استفان و ویلیام وولفورت (1392) جهان نامتوازن: روابط بین‌الملل و چالش استیلاجویی آمریکا. ترجمه سید احمد فاطمی‌نژاد. تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.

سلامی، زهره (1392) «رویکرد همکاری-توازن‌طلبی نرم چین و آمریکا در دوره‌ی بعد از یازدهم سپتامبر»، فصلنامه دیپلماسی دفاعی، سال سوم، شماره 6، صص. 174-149.

سلیمانپور، هادی و عباداله مولایی (1392) «قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام‌بین-الملل»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، صص 34-7.

سلیمانی‌پور، زهرا. (1392) « بررسی تأثیر حداکترسازی موقعیت در تکوین سیاست توازن طلبی نرم روسیه علیه آمریکا در سالهای بعد از جنگ سرد تا 2012» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی.

طیب، علیرضا (1380) نظریه موازنه قدرت؛ از نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات روزنه سلام.

فاخری، مهدی و شمس‌اله عظیمی (1392) «برزیل و اصلاح ساختار شورای امنیت: فرصت‌ها و چالش‌ها»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره دوم، صص 124-93.

قوام، عبدالعلی (1372) اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.

- کیوان حسینی، اصغر و فاطمه دانشور (1392) «از نظریه موازنه قدرت تا نظریه توازن طلبی نرم»، فصلنامه دیپلماسی دفاعی، سال سوم. شماره 6. صص. 11-36.
- لیتل، ریچارد (1389) تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- لیون، کریستوفر (1390) «توهم تک‌قطبی»، در ناگفته‌های سیاست بین‌الملل، تهران: اندیشه علم.
- ملکی، عباس (1393) «درس‌هایی که از روابط جدید هند و آمریکا می‌توان آموخت»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و سوم، شماره 70، صص 329-338.
- مورگنتا، هانس جی. (1384) سیاست میان‌ملتها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- واتکر، بت الیس (1392)، «موازنه نرم میان دولت‌های ضعیف؟ شورشیان جدید آفریقایی»، در، قدرت و موازنه نرم در سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Besada, hany. & E. Tok (2014) “South Africa in the BRICS: Soft Power Balancing and Instrumentalization”, Journal of International and Global Studies; Vol. 5, No. 2.
- Dhar, Biswajit (2012), “The Brics in the Emerging Global Architecture” Saia Occasional Paper, No. 125.
- Fukuyama, Francis. (1992) the End of History and the Last Man, New York: the Free Press.
- He, Kai. & Huiyun Feng (2008) “If Not Balancing Then What? Reconsidering Soft Balancing and U.S. Policy toward China”; Security Studies, Vol. 17, pp.363-395.
- Euce, (2007) “The Rise of The Brics: Implications for transatlantic relations Brazil, Russia, India, China”, European Union center of North Carolina, EU Briefings, May 2007.
- Kakonen, Jyrki, (2013).”BRICS as a New Constellation in International Relations?”, University of Tampere/Tallinn University, Conference Dublin.

- Laidi, Zaki (2011) "The Brics Against The West?" Ceri Strategy Papers, N11 Hors Serie.
- Layne, Christopher (2009). "The Waning of U.S. Hegemony—Myth or Reality? A Review Essay", *International Security*, Vol. 34, No. 1, pp. 147-172.
- Narayanaswami, Karthik (2014). "BRIC Economies & Foreign Policy", Panel: BRICS as a new global communication order, University of Tampere/Tallinn University, IAMCR 2013 Conference Dublin, 25-9 June 2013.
- Nye, Joseph, (2002). *The Paradox of American Power*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Oneill, Jim, (2001). "Building Better Global Economic Brics", Goldman Sachs, Research from the GS Financial Workbench, *Global Economics*, No. 66.
- Directorate-General for external policies of the Union Policy Department, (2012). "The role of BRICS in the developing world".
http://www.ab.gov.tr/files/ardb/evt/1_avrupa_birligi/1_9_politikalar/1_9_8_dis_politika/The_role_of_BRICS_in_the_developing_world.pdf
- Pape, Robert (2005). "Soft balancing against the united states"; *international security*, Vol. 30, No. 1, pp.1-45.
- Paul, T.V, (2005). "Soft balancing in the age of us primacy", *international security*, vol.30, No.30, pp 46-71
- Saltzman, Ilai, (2012). "Soft balancing as foreign policy", *Foreign Policy Analysis*; Vol. 8, No. 2, pp.131-150.
- Skak, Mette, (2011) "the brics power as soft balancers: brazil, Russia, india and china", paper for the 11th annual Aleksanteri: conference: http://www.brics.utoronto.ca/biblio/Skak_2011.pdf
- Singh, Suresh and Dube, Memory, (2014). *BRICS and the World Order: A Beginner's Guide*:
http://www.researchgate.net/publication/258959678_BRICS_and_the_World_Order_A_Beginner's_Guide
- خادم‌المله، سعیده، (1393)، «برزیل قدرت نوظهور اقتصادی»، اقتصادبرتر، بازیابی از:
<http://eghtesadbartar.ir>
- رضایی اسکندری، داوود، (1393)، «بریکس تشکلی برای مقابله با سلطه غرب»،
دیپلماسی ایرانی:
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935899/>
- Rangarajan, Parasaran (2014) *What the BRICS are Building*; available in:
<http://www.thecrimson.com/article/2014/9/1/the-brics-building/>

Russian analysts (2014), BRICS Bank challenges US financial domination.
http://in.rbth.com/world/2014/07/03/brics_bank_challenges_us_financial_domination_-_russian_analysts_36425.html

Sot, Alonso and Boadle, Anthony (2014). BRICS set up bank to counter Western hold on global finances:

<http://www.reuters.com/article/2014/07/16/us-brics-summit-bank-idUSKBN0FK08V20140716>.